



کسب از نهجی بختی - روزنامه شریف

● اگر قرار باشد که در دانشگاه یک نفر را اسم ببری که هوای شما را دارد آن یک نفر چه کسی است؟

مهندس رضانی نسب، آدم دلسوزی است. وقتی من خوابگاه بودم و ایشان مسوول شورای صنفی، خیلی خوب با من رفتار می کرد و می دانست که من زن و بچه دارم. البته هوای همه را داشت. مثل بعضی از آدم ها نبود که حرف فقط حرف خودشان است. وقتی فهمید کرایه ی من پنجاه هزار تومان شده نامه نوشت و پی گیری کرد که چرا کرایه ی من زیاد شده و دنبال کارم را گرفت ولی کارش به نتیجه نرسید.

● راجع به پیشرفت های علمی اخیر کشور چیزی شنیدی؟

چون من زیاد کار می کنم وقت نمی کنم تلویزیون و اخبار را دنبال کنم. ولی شنیدم که ماهواره هوا کردیم.

● به نظرت ارزش دارد مردم این همه مشکل مالی داشته باشند و دولت دنبال انرژی هسته ای باشد؟ به نظر من دولت و کشور ما این قدر ثروت دارد که بتواند هم به مردم کمک کند و هم دنبال چیزهای دیگر باشد.

● خداداد عزیزی را می شناسی؟

بازیکن و بچه ی خوبی بود. نمی دانم چی شد که یک دفعه حذفش کردند. از علی دایی بهتر بود. زرنگ و باهوش بود. به نظر من خداداد از علی دایی باهوش تر است و برای مربی گری تیم ملی بهتر.

● ماشین چی داری؟

پراید مدل ۸۱

● گفتی از دواج کردی! راجع به ازدواج صحبت کن.

بعد از پایان جنگ من بیست و شش سال سن داشتم و هنوز دختر خاله ام را ندیده بودم. ما پنج تا پسر بودیم و خاله ام هم پنج تا دختر داشت و ما رفت و آمد کمی داشتیم. اولین جلسه ای که رفتیم خواستگاری من به دختر خاله ام گفتم که باید زیاد باهم صحبت کنیم تا با اخلاقیات هم آشنا بشویم. الان هم زندگی خوبی داریم و من کاملاً راضی هستم.

● الان خانواده ات کجا زندگی می کنند؟

از روزی که از خوابگاه رفته، خانم و بچه هارا به شمال بردم. زندگی دور از خانواده هم خیلی سخت است و زندگی من هم الان شبیه کوچ نشین ها است و مرتباً بین خوابگاه ها می چرخم.

● شب ها کجایی خوابی؟

طرش ۳. اتاق نورکریم مرادی «نگهبان خوابگاه» و بعضی شب ها هم خانه ی برادرم که تهران پارس است و خیلی دور از این جا.

● این اواخر که از خوابگاه رفتی انگار اجازه نداشتی شام بگیری. جریان چه بود؟

به من گفتند که نباید شام بگیری. من ناراحت شدم. شب ها تا دوازده یا حتی یک خوابگاه بودم و کار می کردم. حتی از خیلی ها هم پول نمی گرفتم. خجالت می کشیدم پول بگیرم. تعارفی بودم و رفاقتی از بعضی بچه ها و خدمتاتی ها و نگهبان ها پول نمی گرفتم. یکی از دلایل سخت گذشتن زندگی ام هم همین بود.

● دوست داری پسر در آینده آرایشگر شود؟

نه، دوست دارم پسر درس بخواند و استاد دانشگاه شود. البته نظر خودش هم مهم است. حتی با مادرش هم که صحبت می کنم به این شغل علاقه ای ندارد. چون آرایشگری درآمدی ندارد و همه اش درباری است.

گفت و گویی جذاب با شاهرخ، آرایشگر خوابگاه طرشت ۳ و دانشگاه

من احمدی نژاد را هم اصلاح کرده ام

جواد امنیان

شاهرخ نقش بسته است. شب نشینی و گپ و گفت و گویی با دوستان خوابگاهی، مسابقات گل کوچک ماه رمضان و خاطرات بدی مثل مرگ حسام موسی پور، دوست صمیمی او. شاهرخ از حدود یک ماه قبل از عید در تعاونی دانشگاه به همراه برادرش مشغول آرایشگری شده است. البته حضور شاهرخ در آرایشگاه برادرش بیشتر

برای اکثر دانش جویان ورودی ما قبل ۸۶ که در خوابگاه زندگی می کنند شاهرخ حبیبی نام آشنایی است. طبقه ی همکف بلوک ۲ خوابگاه طرشت ۳: اتاق آرایشگاه دانش جویی است؛ اتاقی که شاهرخ هفت سال میزبان دانش جویانی بود که با خیلی از آن ها رابطه ی نزدیکی داشت. خاطرات تلخ و شیرین زیادی از زندگی در ذهن

مراجعة می کنند؟ حدوداً هشت یا ده نفر و هزینه ی این جا (دانشگاه) نفری هزار تومان است و چون تازه باز شده و قرار است من دوباره به خوابگاه برگردم، خیلی ها خیر ندارند که من این جا کار می کنم.

این مغازه ی دانشگاه متعلق به برادرم است و از اسم من استفاده کرده تا بچه هایی که با من آشنا هستند به این جا مراجعه کنند و آرایشگاه رونق بگیرد.

● این جمله ی شاهرخ خیلی مشهوره که «من احمدی نژاد رو هم اصلاح کردم»، درست؟

بله. سال ۷۸ که آقای احمدی نژاد استاد دانشگاه علم و صنعت بود برای اصلاح به من مراجعه می کرد. پنج سال مشتری ام بود. به نظر من

آدم سیاستمداری بود و با من خیلی شوخی می کرد ولی با دانش جویان! ● چند تا از دوستهای صمیمی ات رادر خوابگاه به یاد داری؟ حسام موسی پور که دو سال پیش در جاده ی شمال تصادف کرد و کشته شد. مجید حسینی که آمریکایا پذیرش گرفته بود و رفت و من دلم خیلی برایش تنگ شده است. یکی از بچه ها که رفته کاناوا چند وقت پیش به یکی دیگه از دوستانش در خوابگاه ایمیل زده بود و گفته بود که قدر شاهرخ را بدانید، این جا هزینه ی آرایشگاه خیلی زیاد است.

● آقا شاهرخ می دانی الان مربی تیم ملی چه کسی است؟ علی دایی. بالاخره او هم یک هنرمند است. به نظر من الان وقتش نبود که مربی تیم ملی شود ولی با پول و پارتی بازی به تیم ملی راه پیدا کرد. الان همه چیز پارتی بازی است.

● چقدر با دکتر سهراب پوررییس دانشگاه آشنا هستی؟ دکتر مرد خوبی است. من چندین بار دیدمش ولی تا حالا باهاش صحبت نکردم.

باتوجه به این که شغل ما چهره پردازی است از چهره ی دکتر به نظر می رسد که مرد خوب و منصفی باشد.

و من هم که دیگر قادر به پرداخت این کرایه نبودم از خوابگاه بیرون آمدم و پنج شش ماه پیش برادرم کارگری کردم. دوباره آقای مروجی به من زنگ زد و گفت: «دوباره بیایا جاکار کن. یک نفر آورده ایم که نمی تواند مثل تو کار کند و بچه ها ناراضی هستند.» دوباره من آمدم دانشگاه و یک مغازه با برادرم زدم و قرار شد از ابتدای سال جدید به خوابگاه نقل مکان کنم و من هم خواستم که نرخ اصلاح زیاد شود و گفتم که با این مخارج برای من کار کردن سخت است. البته به من گفتند که شرایط کار همان نرخ هفتصد و پنجاه تومان است و من هم که چاره ای نمی دیدم قبول کردم و قرار شد از ابتدای سال جدید دوباره به خوابگاه نقل مکان کنم.

● آقا شاهرخ! از خاطرات خوابگاه تعریف کن!

خوابگاه بچه های خوب و نازی داشت. همه من را دوست داشتند. خیلی وقت ها وقتی سرم خلوت می شد با بچه ها گل کوچک بازی می کردیم. من خیلی درآمدم کم بود، ولی به عشق بچه ها کار می کردم. چون خیلی به بچه ها علاقه مند بودم. بعضی وقت ها ساعت ده شب به بعد بچه ها می آمدند، دور هم چایی می خوردیم، گپ می زدیم و کلا محیط با صفایی بود.

● الان روزانه چند نفر برای اصلاح این جا

● آقا شاهرخ از خودت بگو!

شاهرخ حبیبی هستم متولد ۱۳۴۵، شهرستان رودسر. نزدیک بیست سال است که آرایشگری را دنبال می کنم و گواهینامه ی آرایشگری را از تهران گرفته ام.

● راجع به زندگی خودت صحبت کن و بگو که چطور شد به آرایشگری روی آوردی؟

دوران دانش آموزی را در شمال بودم و تا سال اول نظری درس خوانده ام و بعد به خاطر بداخلاقی معلمان در سال اول ترک تحصیل کردم و به تهران آمدم. سه سال در تهران بودم و بیست و هشت ماه را در جبهه ها گذراندم و حدود پانزده درصد جانبازی بر اثر ترکش و خمپاره دارم. بعد از پایان جنگ در منطقه ی نارمک تهران در آرایشگاهی در نزدیکی دانشگاه علم و صنعت کار می کردم و چند تن از اساتید و دانش جویان برای اصلاح به من مراجعه می کردند. یکی از این اساتید با من خیلی دوست بود و از اخلاق و خصوصاً چهره ی خندان من خوشش می آمد. یک بار که این استاد برای اصلاح مراجعه کرده بود از بر خورد بسیار بد صاحب مغازه با من خیلی ناراحت شد و پیشنهاد داد که یک مغازه ی آرایشگری در دانشگاه علم و صنعت دایر کنم. از آن زمان من هشت سال در دانشگاه علم و صنعت بودم و دانش جویان با من خوب برخورد می کردند. بعد از این مدت دانشگاه، آرایشگاه را به مزایده گذاشت و من هم که از کار در دانشگاه خسته شده بودم تسویه حساب کردم و در هفت حوض آرایشگاهی باز کردم و یک سالی که مشغول کار بودم اکثر مشتری هایم دانش جویان علم و صنعت بودند.

● چطور شد به دانشگاه شریف آمدی؟

آن زمان من با پس اندازم یک پیکان جوانان خریدم. یک روز صبح یکی از دانش جویان پیش من آمد و خواست که برای امتحان او را به دانشگاه شریف ببرم. آن روز در دانشگاه اطلاعیه ای را دیدم که روی آن نوشته بود که دانشگاه به آرایشگر نیازمند است و من هم نامه ای نوشتم و به دفتر امور دانش جویی تحویل دادم. بعد از بیست روز دانشگاه با من تماس گرفت و بعد از مراجعه به همراه مهندس مروجی به خوابگاه طرشت ۳ رفتم. آن زمان مسوول شورای صنفی خوابگاه آقای رضانی نسب بود و از من خواست برای آزمایش، سرچند نفر را اصلاح کنم و اصلاح من هم مورد قبول ایشان واقع شد و قرار داد بسته شد و من از سال ۷۹ شروع به کار کردم. هزینه های آن زمان برای اصلاح ریش پنجاه تومان و اصلاح سر دوپست و پنجاه تومان بود. از آن به بعد من هفت سال در خوابگاه کار کردم و بعد از این مدت به خاطر کرایه خانه های سنگین و مخارج کمر شکن دیگر با این درآمد کم قادر نبودم زندگی را اداره کنم. اوایل سال ۸۶ بود که با دانشگاه تسویه حساب کردم.

● با میل خودت از خوابگاه بیرون رفتی؟

بله. این اواخر من دیدم که دیگر کار در خوابگاه برام فایده ای ندارد و حتی کرایه خانه را هم نمی توانم پرداخت کنم. بنابراین علی رغم درخواست مسوولین خوابگاه را ترک کردم. مخارج این اواخر آن قدر سنگین بود که من با پس اندازی که از قبل داشتم و قرض از دیگران یک ماشین خریدم و شب ها تا صبح مسافر کشی می کردم تا بتوانم خرج زن و بچه و کرایه خانه را بدهم. هر چه قدر اصرار می کردم که از من کرایه نگیرند کسی قبول نکرد و اوایل کرایه سی هزار تومان و این اواخر هم پنجاه هزار تومان شده بود